



سید سپهر
جمعه زاده



پیام‌های خود را به
پست الکترونیکی
ضمیمه نوجوانه
به نشانی
زیر ارسال کنید.

info@jamejamdaily.ir



شماره پیامک
۳۰۰۰۱۲۲۳
نیز راه ارتباطی
دیگر ما
با شماست



حسین شکیب راده دبیر نوجوانه، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوونیش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون ها رو خوب بشناسه، زحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی تر شن روی دوش **محمد لوریه**، بررسی آثار شما رو هم **زهرا خلیلی** انجام میده. ولی ضمیمه **نوجوانه** با همت کلی نوجوون و جوون تولید می شه که باید بگیم دم همشون گرم!



اخترشناسی با ویلچر

همه آرزوهای خود را بر باد رفته می دید؛ دوره دکتر، رؤیای دانشمند شدن، کشف رمز و راز کیهان، همگی به صورت کاریکاتورهایی درآمدند که در حال دور شدن از او بودند. به جای همه آن خیال پردازی ها حالا کاری جز این از دستش برنمی آمد که گوشه ای بنشیند و دقیقه ها را بشمارد تا دو سال بعد با فلج عمومی بدن، زمان مرگش فرا برسد. در چنین شرایط افتضاحی، یکهو استیون همسر آینده اش را خیلی اتفاقی دید و معادلات هستی به هم خورد. انگیزه ای که در او به وجود آمد شاید بیشتر از انگیزه فرهاد برای کندن کوه بود. در بیست و سه سالگی، کار را برای دریافت دکترای تخصصی آغاز و در ژوئیه همان سال ازدواج کرد. در همان شرایط اراده مصمم هاو کینگ برانگیخته شد و نیروی مغزش را به طور کامل، بدون کمترین پریشانی حواس متمرکز کرد؛ و باید هم این شرایط فراهم می آمد. زیرا مسائلی که وی اینک متوجه آنها شده بود از جمله پیچیده ترین و بلند پروازانه ترین مسائل در کل حوزه کیهان شناسی به شمار می آمدند. از او اخرد دهه ۶۰ برای نقل مکان مجبوره به استفاده از صندلی چرخدار شد زیرا قدرت تحرک از همه اجزای بدنش بجز دو انگشت دست چپش سلب شده بود. او با این دو انگشت می توانست دکمه های رایانه بسیار پیشرفته ای را فشار دهد که اختصاصا برای او ساخته بودند که به جایش حرف می زد و رابطه اش را با دنیای خارج برقرار می کرد زیرا استیون از سال ۱۹۸۵ قدرت گویایی خود را هم از دست داده بود. هاو کینگ صبح روز چهاردهم مارس ۲۰۱۸ (۲۳ اسفند ۱۳۹۶) که هیچ ربطی به گالیله نداشت؛ در ۷۶ سالگی در منزلش واقع در کمبریج خیابان کارنابی جنب مهد کودک جانسون، درگذشت. وسیله ایاب و ذهاب برای حاضرین که از راه های دور و نزدیک برای عرض تسلیت آمده بودند فراهم بود. ضمنا ناهار مهمان آقا فرانک، پدر مرحوم بودند؛ چلوکباب افتخاری شعبه لندن!



آن پیرمیدان فیزیک، آن کیهان شناس نیک، آن ریاضیات رابلعیده، آن زیست را جویده، آن معلول نامحدوده، آن رفته با علم به گوشه رینگ، استیون ویلیام هاو کینگ ـ امید که خدایی که بدان معتقد نبود، رحمتش کناد! ـ از دسته دانشمندانی بود که پیر علم راد آورد. صاف وسط جنگ جهانی دوم، قصد به دنیا آمدن داشت. هر چه مادرش اصرار کرد که الان جنگ است و ممکن است ناقص شوی، گوشش به هکار برنیامد و عدل در سالگرد فوت گالیله به دنیا آمد. او از همان دوران به ریاضیات علاقه مند بود. البته نمی دانیم ریاضیات هم نسبت به استیون همین احساس را داشت یا نه! بالاخره نظر او هم مهم بوده است. طبق معمول عادات دانشمندان بزرگ، او هم در ساختار غیر دانشمند پرور آموزش و پرورش اروپا، جا نمی شد و تحت عنوان یک دانش آموز بدخط و خودسر در مدرسه رفت و آمد داشت و دائما دلخوشی اش این بود که یک اشتباه کی در کتاب درسی بیاید و با معلمان به چرو بحث بپردازد. پدرش از وی خواست که به مطالعه زیست شناسی بپردازد، تا حرفه او را از حوزه پزشکی تعقیب کند. این ناحیه از زندگینامه استیون به همه ما می فهماند که اصرار بر پزشکی قبول شدن فرزندان از سمت خانواده ها به قرن ها پیش بازمی گردد! البته سرانجام آنان به سازش رسیدند و قرار شد استیون نوجوان، ریاضیات، فیزیک و شیمی را مطالعه کند. وی تمام تلاش و دقت خود را وقف درس هایش برای امتحان ای لول کرد، یک امتحان اولیه هم برای آزمون ورودی آ کسفورد در پیش داشت که هدف آن شرکت در آزمون واقعی سال بعد بود. در اتفاقی نامنتظره، استیون از پس امتحان آ کسفورد چنان خوب برآمد که یک کمک هزینه تحصیلی به او اعطا شد. ۱۷ ساله بود که به دانشگاه کالج رهسپار شد، درست مطابق با زمانی که این بنده نگارنده مشغول پاس نمودن کتاب سلامت و بهداشت بوده است!

بنا به شواهد تاریخی، وی در سال آخر تحصیل مقطع فوق لیسانس در کینگ در آ کسفورد، در پاگرد پله ها زمین خورد و سرش به زمین اصابت کرد. در نتیجه، اندکی حافظه اش را از دست داد. اول فکر کردند یک بار زمین خورده و چیزی نیست؛ اما کم کم هی زمین خورد و این آغاز نوعی بیماری را خبر می داد که نتیجه اش فراتر از بدترین کابوس هایی بود که ممکن بود سراغ کسی بیاید. آزمایش هایی که روی او انجام گرفت علائم بیماری بسیار نادر و درمان ناپذیری به نام ALS را نشان داد. این بیماری فلج عمومی ایجاد می کند و انسان را مانند تکه ای گوشت نامتحرک می کند. معمولا مبتلایان به این بیماری بی درمان مدت زیادی زنده نمی مانند و این مدت برای استیون بین دو تا سه سال پیش بینی شده بود. همچنان که انتظار می رفت، هاو کینگ به کمبریج بازگشت و به حالت افسردگی سیاه و هراسناکی فرورفت. ناگهان



هر شماره یک عکس اینجا می گذاریم و شما می توانید شعر، جمله یا هر چیزی که در مورد آن به ذهنتان می رسد برای ما ارسال کنید. بهترین عبارات در شماره بعدی ضمیمه به اسم خودتان چاپ می شود.



شماره قبل نوجوانه، این عکس را برایتان گذاشتیم و از شما خواستیم هر چه به ذهنتان می رسد برای ما بنویسید و پیامک کنید. این هم نتیجه زحمت و ذوق شما.

ریحانه رضایی از خمینی شهر اصفهان: مهم این نیست که چقدر اوقات فراغت با کتاب پر میشه. این مهمه که چقدر ذهنت آماده پذیرا شدن مطالب خوب باشه.

نازنین نوروزی ۱۷ ساله از مشهد: به جسم و روح و مغزتان برسید چه بسا که با کتاب میسر است.

عطیه آزادی طلب ۱۵ ساله از تهران: فضای مجازی مغزم را پر از پوچی کرده سرزم کتاب را توی مغزم فرو می کنم و می گذارم کلماتش قطره قطره بچکند توی رگ های ذهنم و مرا به خواب عمیق رویا ببرند.

کیمیا زلفی گل ۱۶ ساله از اسلامشهر: روح و جان من به تزریق کتاب وابسته است...

مهديه بهشتی فر ۱۶ ساله از تهران: معجون مغز که تمام شود، ذره ذره زمان مرگش هم فرامی رسد. با تزریق دوباره آن، به مغزمان زندگی ببخشیم.

حنانه محمدی ۱۵ ساله از کرج: سعی کن هر چه بیشتر زمانت را در اختیار کتاب بگذاری، کتاب دید تو را گسترده تر، عقل تو را کامل تر و از تو یک عالم می سازد، بیشتر با او باش تا بیشتر بدانی.

معصومه سادات رضوی ۱۸ ساله از یزد: همان گونه که ماسک می زنیم تا از سلامتی خودمان و دیگران حفاظت کنیم. کتاب بخوانیم تا از سلامتی روح مان حفاظت کنیم. به تعداد زیادی کتاب، جهت خلا دادن روح نیازمندیم.

مائده راجی ۱۷ ساله از تهران: گرچه تو نخواهی ولیکن مغز تو از نادانی تو شرمسار است. در درمان فریاد او پا به سوی اندیشیدن بگذار.

پرینان حق فروش ۱۶ ساله، تهران: با اطلاعات بیهوده ذهنت را راهی بیمارستان نکن.

مریم شاه پسندی ۱۶ ساله از تهران: در لابه لای صفحه های کتابی که خواندی می توانی تفکر بیمار جا مانده را بیابی.

نرگس حسین زاده ۱۴ ساله از مشهد: ذهنتان را با کتاب تغذیه کنید نه با فکرهای بیهوده.

یاسمن باغی ۱۸ ساله از اهواز: آگاه باش چه سرم کتابی را به خورد مغزت می دهی چرا که قطره به قطره کلمات کتاب بارج به رج افکار تو در هم تنیده می شوند.

متینا عروجی ۱۷ ساله از شهریار: تنها چیزی که از آن مطمئنم این است که واژه به واژه کتاب هادر ذهنم جریان دارند؛ هر لحظه؛ و تمام حیات من به آن وابسته است! **مهديه اسمعیلی از شهریار:** کتاب، بهترین درمان برای افکار بیمار است.

فاطمه زارع کار ۱۷ ساله از املش: بدترین جواب خیانت به کتاب، زمین خوردنتان برای کمبود توجه به کتاب خواهد بود.

فاطمه رضایی (شاعر) ۱۷ ساله از زاهدان: درد نادانی چو آزارد تو را / اندکی دانش به خود تزریق کن / سرسری از پند هایش رد نشو / در خطوط هر ورق تعمیق کن

نیلوفر صادقیان از تهران: پشت درهای تاریک جهل و خرافه مانده ایم؛ غافل از اینکه پنجره امید و هوشیاری همین روبه روست!!